



بحران «توسعه نیافتگی شخصیتی» چیست؟/فاصله میان آموزش رسمی و واقعیت‌ها

اگر فرآیند آموزش نتواند تفکر نقادانه و خلاقیت را در کودکان بارور کند، جامعه در بزرگسالی با بحران «توسعه نیافتگی شخصیتی» مواجه خواهد شد.

اگر فرآیند آموزش نتواند تفکر نقادانه و خلاقیت را در کودکان بارور کند، جامعه در بزرگسالی با بحران «توسعه نیافتگی شخصیتی» مواجه خواهد شد.

به گزارش خبرنگار مهر، در جهان معاصر، توسعه دیگر تنها با شاخص‌های سخت افزاری همچون رشد صنعتی یا انباشت سرمایه فیزیکی سنجیده نمی‌شود، بلکه بنیان آن بر ارتقای «سرمایه انسانی» استوار است. نظام آموزشی در این میان، وظیفه خطیر تبدیل قوای بالقوه انسانی به نیروهای محرک پیشرفت را بر عهده دارد. با این حال، شواهد نشان می‌دهد که میان کارکردهای کنونی نظام آموزشی ما و مطالبات توسعه، گسستی عمیق ایجاد شده است. آموزش و پرورش زمانی می‌تواند به موتور محرک توسعه بدل شود که از یک نهاد صرفاً انتقالی (انتقال دهنده دانش گذشتگان) به یک نهاد تحولی تغییر ماهیت دهد.

یکی از گره‌های اصلی در مسیر توسعه یافتگی، ریشه در سال‌های آغازین شکل‌گیری شخصیت در محیط‌های آموزشی دارد. توسعه پیش از آنکه در ساختارهای کلان سیاسی و اقتصادی رخ دهد، باید در ذهنیت و الگوهای رفتاری شهروندان نهادینه شود. اگر فرآیند یاددهی و یادگیری نتواند ویژگی‌هایی چون پرسشگری، شکیبایی در کار جمعی، تفکر نقادانه و خلاقیت را در کودکان بارور کند، جامعه در بزرگسالی با بحران «توسعه نیافتگی شخصیتی» مواجه خواهد شد. در واقع، توسعه از کلاس‌های درس و محیط‌های پیش دبستانی آغاز می‌شود؛ جایی که بذره‌های اعتماد به نفس و مهارت‌های حل مسئله کاشته می‌شوند.

چالش‌های ناشی از رویکردهای سنتی و متمرکز

ساختار آموزشی فعلی با نوعی تمرکزگرایی مفرط و غلبه الگوهای یکسان‌ساز روبه‌رو است که مانع از انطباق مدرسه با نیازهای متنوع و متغیر جامعه می‌شود. این تمرکزگرایی باعث شده است که برنامه‌های درسی به جای پاسخگویی به اقتضائات بومی و نیازهای بازارهای کار نوین، بر اساس یک «چارچوب ارزشی محوری و از پیش تعیین شده» طراحی شوند. این رویکرد، گرچه با هدف یکپارچگی فرهنگی دنبال می‌شود، اما در عمل می‌تواند منجر به ایجاد فاصله میان «آموزش‌های رسمی» و «واقعیت‌های زیست جهان» دانش‌آموزان گردد.

غلبه رویکردهای نظری و حافظه‌محور بر مهارت‌آموزی، یکی از بزرگترین چالش‌های کارکردی است. هنگامی که تمام توان نظام آموزشی صرف آماده‌سازی دانش‌آموزان برای عبور از سدهای تستی و آزمون‌های متمرکز (نظیر کنکور) می‌شود، اهداف متعالی‌تر آموزش مانند تربیت شهروند مسئول و آگاه به حاشیه می‌روند. مدرک‌گرایی فزاینده‌ای که از این مسیر حاصل می‌شود، نه تنها به ارتقای بهره‌وری ملی کمک نمی‌کند، بلکه با اتلاف منابع مالی و زمانی، نسلی را روانه جامعه می‌کند که علی‌رغم داشتن مدارک تحصیلی بالا، از توانمندی‌های لازم برای ایجاد ارزش افزوده در اقتصاد و اجتماع محروم است.

موانع ساختاری و گسست‌های اجتماعی

یکی دیگر از موانع جدی در مسیر توسعه، افت کیفیت آموزش در مدارس دولتی و ظهور پدیده‌ی «طبقاتی شدن آموزش» است. عدالت آموزشی یکی از ارکان ثبات و توسعه پایدار است، اما زمانی که دسترسی به آموزش باکیفیت به توان مالی خانواده‌ها گره می‌خورد، نظام آموزشی به جای آنکه ابزاری برای تحرک اجتماعی و کاهش نابرابری باشد، به بازتولید ساختارهای نابرابر دامن می‌زند. این وضعیت نه تنها پتانسیل‌های نهفته در طبقات کم‌برخوردار را هدر می‌دهد، بلکه انسجام اجتماعی را نیز با مخاطره مواجه می‌سازد.

نظام آموزشی تلاش می‌کند مجموعه‌ای از ارزش‌ها و الگوهای معین را به نسل جدید منتقل کند، اما به دلیل تغییرات پرشتاب تکنولوژیک و گسترش فضاها، ارتباطی نوین، نوعی واگرایی میان آنچه در کتاب‌های درسی ارائه می‌شود و آنچه در بطن جامعه جریان دارد، شکل گرفته است.

در کنار این موضوع، باید به وضعیت حرفه‌ای و معیشتی معلمان به عنوان کارگزاران اصلی تحول اشاره کرد. هرگونه برنامه توسعه‌ای در آموزش و پرورش بدون در نظر گرفتن نقش محوری معلم و ارتقای جایگاه اجتماعی و اقتصادی او محکوم به شکست است.

فرسودگی شغلی و عدم انگیزه در میان کادر آموزشی، اثر مستقیم بر کیفیت یادگیری دانش آموزان دارد و به عنوان یک مانع درونی، سرعت حرکت به سمت اهداف توسعه را کاهش می دهد.

گسست میان فرهنگ رسمی مدرسه و زیست بوم جامعه

در سال های اخیر، چالش جدیدی تحت عنوان «بحران جامعه پذیری» بروز کرده است. نظام آموزشی تلاش می کند مجموعه ای از ارزش ها و الگوهای معین را به نسل جدید منتقل کند، اما به دلیل تغییرات پرشتاب تکنولوژیک و گسترش فضاهای ارتباطی نوین، نوعی واگرایی میان آنچه در کتاب های درسی ارائه می شود و آنچه در بطن جامعه جریان دارد، شکل گرفته است.

این شکاف باعث می شود که مدرسه کارکرد خود را به عنوان مرجع اصلی هویت بخشی و آموزش های مدنی از دست بدهد. برای غلبه بر این چالش، ضرورت دارد که رویکردهای آموزشی از حالت «دستوری و تک صدایی» به سمت «تعاملی و پذیرش تنوع» حرکت کنند تا بتوانند با نسل جدید پیوندی ارگانیک برقرار نمایند.

فرصت ها و افق های بازسازی نظام آموزشی

علی رغم تمامی چالش های یادشده، بسترها و فرصت هایی برای تحول بنیادین وجود دارد که می تواند نظام آموزشی را به مسیر توسعه بازگرداند.

تجربه کشورهای موفق نشان می دهد که بیشترین نرخ بازگشت سرمایه در آموزش، مربوط به دوران کودکی و آموزش ابتدایی است. تمرکز منابع بر این مقاطع و جایگزینی روش های تشویقی و خلاقانه به جای روش های تنبیهی و تکلیفی، می تواند زیربنای یک جامعه توسعه یافته را بنا کند.

فناوری های نوین ارتباطی فرصتی بی نظیر برای تمرکززدایی از آموزش و دسترسی عادلانه به منابع دانش فراهم کرده اند. با استفاده از این ابزارها می توان محدودیت های فیزیکی و جغرافیایی را کمرنگ کرد و محتوای آموزشی را با نیازهای روزآمد همسو ساخت.

مدرسه باید به مکانی برای تمرین زندگی، گفتگو، و مدارا تبدیل شود. آموزش مهارت های نرم مانند تفکر سیستمی، مدیریت هیجانات و سواد رسانه ای، دانش آموزان را برای مواجهه با دنیای پیچیده آینده آماده می کند. این تحول نیازمند آن است که نهادهای سیاست گذار، نگاه خود را از «کنترل گری آموزشی» به «تسهیل گری آموزشی» تغییر دهند.

توسعه ملی در گروی بازنگری جدی در اهداف و شیوه های عمل نظام آموزشی است. موانع موجود، بیش از آنکه ناشی از کمبود منابع مادی باشند، ریشه در رویکردهای مدیریتی و ساختارهای فکری دارند که آموزش را از نیازهای واقعی جامعه جدا کرده اند.

برای دستیابی به توسعه پایدار، گریزی نیست جز اینکه آموزش و پرورش به اولویت نخست کشور بدل شود و در این مسیر، به جای تاکید بر انباشت محفوظات، بر پرورش انسان هایی توانمند، مسئولیت پذیر و دارای تفکر مستقل تمرکز شود.

فرصت تغییر در گروی شجاعت در اصلاح ساختارهای صلب، پذیرش واقعیت های نوین اجتماعی و بازگرداندن روح پرسشگری به کالبد کلاس های درس است. تنها در این صورت است که آموزش می تواند از یک چالش ساختاری به بزرگترین فرصت ملی برای عبور از بن بست های توسعه تبدیل شود.